

برآمدن رضاخان به روایت تاج‌الملوک آیراملو (ملکه پهلوی)

فرهاد نام‌برادرشاد

دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی،
کارشناس اسناد خطی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

Farhad.1363@gmail.com

چکیده

منابع تاریخی درخصوص پرورش و ترفیع رضاخان از یک سرباز ساده قزاق به رده‌های بالای نظامی، پیش از کودتای اسفند ۹۹۲۱ش، روایات مختلفی دارند. تاریخ شفاهی تاج‌الملوک آیراملو، همسر دوم رضاخان که از قدرت بی‌بهره نبود، این امتیاز ویژه را دارد که دارای پیوستگی منطقی و ابهامات کمتری است. به دلیل آشنایی تاج‌الملوک با بسیاری از مسائل، جزئیات و روایت از درون خانواده، با نقد تاریخی و مقایسه آن با دیگر منابع، می‌توان به جزئیات بسیاری از وقایعی که هنوز دارای ابهام‌اند، دست یافت.

بررسی و تحلیل شیوه ورود رضاخان به بریگاد قزاق و پیشرفت سریع وی در امور نظامی، زمینه‌های ارتباط با مستشاران انگلیسی و انتخاب وی به فرماندهی نیروهای قزاق در کودتای سوم اسفند، با وجود نظامیان صاحب‌منصب، هدف این مطالعه است که با شیوه توصیفی و روش تحلیل روایت ارائه می‌شود. ویژگی مهم خاطرات تاج‌الملوک این است که به دلیل حضور و معاصر وقایع بودن، بازنمایی صحنه تاریخی را همزمان با همان شرایط توصیف می‌کند و کمتر تحت تأثیر منابع، شرایط و ارزش‌های زمانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: تاج‌الملوک، رضاخان، کودتای ۱۲۹۹، تاریخ شفاهی، قزاق‌ها، بلشویسم.

مقدمه

تاریخ شفاهی در اساس دانشی نخبه‌محور است. افراد و اقشار برگزیده‌ای که در تمثیت امور حکومت و جامعه هستند و در هر سطحی از قدرت دخالت دارند، از امتیازات ویژه‌ای برای روایت تاریخ و دانسته‌های خود برخوردارند. تاریخ شفاهی در جستجوی خود باید با چنین افرادی ارتباط برقرار کند و در جهت منافع خود و تاریخ با آنها به گفتگو بنشیند. کسانی که تصمیماتشان بر سرنوشت جمعیت زیادی مؤثر بوده یا از این تصمیمات اخبار دست اول دارند. مورخ تاریخ شفاهی فقط به جستجوی حقایق نمی‌پردازد، بلکه آشکارسازی واکنش‌های عاطفی، کشف دیدگاه‌های سیاسی و ذهنیت نهفته در وجود انسان نیز برایش اهمیت دارد (لین آبرامز، ۱۳۹۷: ۷۰).

زنان در تاریخ ایران نقش بارزی را نه تنها در عرصه درونی و خصوصی خانواده، بلکه در برخی عرصه‌های بیرونی و سیاسی به عهده داشته‌اند. این نقش، زمانی که در ساختار سلطنتی و رسمی قرار می‌گیرد، پررنگ‌تر می‌شود. همسران سلاطین و مادران شاهزادگان در جابه‌جایی مقامات و در سیاست‌های داخلی و خارجی دخالت داشته‌اند؛ از رقابت در تعیین جانشینی تا هم‌چشمی با زنان اندرونی که حلقه خصوصی خاندان سلطنت هستند. خاندان پهلوی نیز به دور از این‌گونه مسائل نبود.

خانواده تاج‌الملوک و کتاب خاطرات وی

تاج‌الملوک (۱۲۷۴-۱۳۶۰ش)، فرزند تیمورخان آیراملو آیراملو افسر عالی دیویزیون قزاق بود که تا درجه میرپنجی ارتقا یافت. به روایت تاج‌الملوک، پدرش پیش از آمدن به ایران، مدت‌ها در شهر بادکوبه، معاون فرمانده نظامی و مدتی هم رئیس مرزبانی منطقه ارس و لنکران بود (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۲). تاج‌الملوک خود نیز در بادکوبه به دنیا آمد و همه خانواده وی نظامی، قزاق و در خدمت تزار روس بودند. تیمورخان در جنگ‌های ابتدایی روس علیه انقلابیون حضور داشت و به همراه دیگر قزاق‌ها در قفقاز جنگید و سه تن از برادرانش را در جنگ قزاق‌ها با بلشویک‌ها و جنگلی‌ها از دست داد (معتضد، ۱۳۸۸: ۳۰). قزاق‌ها به دلیل ریشه تزاری، تنفر زیادی از ارتش سرخ و بلشویک‌ها داشتند. این زمینه خانوادگی باعث شده بود تاج‌الملوک نسبت به شوروی و بلشویک‌ها تنفر داشته باشد و از انقلاب آنها بسیار تحقیرآمیز یاد کند. اینکه دهقانان برای نان فریب حرف‌های امثال لنین را خورده بودند و ملاکین را بیرون کرده و زمین‌ها را بین خود تقسیم کرده‌اند. در واقع، پیشینه تاریخی خانواده تاج‌الملوک، همگام با پیشینه

نظامی‌گری رضاخان که به روایت تاج‌الملوک بخشی از ارتقای نظامی سریع خود را مدیون تیمورخان آیراملو بود، باعث شده علاقه وی به تزار و قزاق‌ها افروخته‌تر و نسبت به بلشویک‌ها بسیار بدبین شود. به‌خصوص در زمانی که مرام کمونیستی آنها در برخی مناطق ایران ریشه دوانده و برای قزاق‌ها دردهای عدیده ایجاد کرده بود. بر همین اساس، روایت تاج‌الملوک از کودتای سوم اسفند می‌تواند روایتی علیه بلشویک‌ها و در تقابل با آن معرفی شود. در یکی از همین جنگ‌های قزاقان علیه بلشویک‌ها، رضاخان - که در آن زمان سردسته یک گروه که سلاح شصت تیر همراه داشتند، به رضا شصت تیر مشهور بود - پدر وی را نجات داده و پای وی را به خانه ایشان باز کرده و سرانجام به ازدواج رضاخان با تاج‌الملوک ختم می‌شود (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۶). تاج‌الملوک آیراملو، نه از تبار سلطنتی برخوردار بود و نه حتی علاقه‌ای به مردم ایران داشت. او بارها در مصاحبه خود این موضوع را تکرار کرده است. یکی از خصایص بارز این بانوی قفقازی که با تحلیل روایت وی محرز می‌شود، سخت‌دل بودن و انعطاف‌ناپذیری یک نظامی است. چرا که در یک خانواده کاملاً نظامی و قزاق رشد کرده بود. مجادلات و ایستادگی «ملکه مادر» در برابر رضاشاه، نشان‌دهنده نترسی و هویت مستقل اوست. البته ملکه نزد برخی از زنان دربار از جمله عصمت‌الملوک دولتشاهی، همسر دیگر رضاشاه، به خصلت حسادت و بدخلقی مشهور بود (رسولی، ۱۳۸۱: ۳۲۱). حتی برخی مورخین وی را بر اساس منابع، زنی بدخلق، وسواسی و شکاک معرفی می‌کنند (معتضد، ۱۳۸۸: ۲۷۰). به نظر می‌رسد نوعی جنگ قدرت بین زنان دربار وجود داشته است.

تاج‌الملوک آیراملو پیش از فوتش، در سال ۱۳۵۸، در شهر نیویورک با بنیاد تاریخ شفاهی ایران و خانم ملیحه خسروداد و آقایان تورج انصاری و محمودعلی باتمانقلیچ مصاحبه کرد. به علت کهولت سن، مصاحبه‌گران مجبور بودند در بیش از سی جلسه صحبت‌های وی را ضبط و سپس پیاده‌سازی کنند. این خاطرات با عنوان خاطرات تاج‌الملوک توسط انتشارات نیما در نیویورک منتشر شده است. اگرچه برخی از تواریخ شفاهی و خاطرات برجای‌مانده پهلوی‌ها در عصر انقلاب و پس از سقوط رژیم، دارای نوعی ادبیات توجیهی هستند و عموماً روایتی داستان‌گونه و غیرمستند از رخدادها دارند و به دنبال تطهیر خود و احتمالاً سلطنت پهلوی (توکلی، ۱۳۸۴: ۲۳۷-۲۳۵) و یا حتی در جهت اصیل‌نمایی اشرافیت پهلوی‌ها هستند (توکلی، ۱۳۸۷: ۱۹)، اما چون مصاحبه‌ها و

خاطرات مختلفی تا پیش از نشر این خاطرات از رجال و نسوان مختلف دربار پهلوی نشر یافته بود، به راستی آزمایی تاریخ شفاهی ملکه پهلوی کمک می‌کند. خود وی مدعی است که تلاش کرده است طبق مصالح یا تحت پرستیژ کسی سخن نراند.

پس از انتشار این خاطرات، برخی از جمله زنان دربار پهلوی به کذب بودن روایت تاج‌الملوک پرداختند و ادعا کردند که ملکه پهلوی در سال‌های پایانی عمرش دچار آلزایمر و خطای ذهنی بوده است. بخشی از این قضاوت ممکن است به خاطر روایت تاج‌الملوک درباره روابط جنسی غیرمعمول محمدرضاشاه در دهه آخر حکومتش (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۴۶۴) و یا روابط مشکوک فرح دیبا باشد (همان: ۴۶۵) که به شدت از سوی خانواده پهلوی انکار شد. البته این روایت از خانواده پهلوی در فصول پایانی کتاب خاطرات تاج‌الملوک ذکر شده‌اند که مورد نظر این مطالعه نیستند. بخشی دیگر از این قضاوت می‌تواند به دلیل روابط تیره ملکه پهلوی با عروس خانواده و تحقیر مستمر وی باشد که در این قضاوت بی‌اثر نبوده است. تاج‌الملوک آشکارا از فرح و مادر وی بدگویی می‌کند و اذعان دارد که این خانواده مشکلات زیادی برای دربار و شاه ایجاد کرده بودند. البته تلاش فرح برای اختصاص عنوان «ملکه پهلوی» به خودش و عنوان «ملکه مادر» به تاج‌الملوک هم به تنفر بیشتر وی منجر شده بود، ولی این خللی در روایت ملکه پهلوی درباره برآمدن رضاخان ایجاد نمی‌کند. چرا که روایت کودتا در این خاطرات، همخوان با منابع اصلی داخلی و روایت منابع خارجی و هم عصر رخداد است و دچار سوء تفاهمات بین دو زن قدرتمند دربار پهلوی نشده است. این بخش از روایت تاج‌الملوک مورد اختلاف خانواده پهلوی و منتسبان به ایشان از جمله فریدون جم نیست.

کاوش در تجربه‌های شخصی از جمله خاطرات ملکه پهلوی می‌تواند در روشن‌سازی برخی وقایع معاصر اهمیت داشته باشد. در فرآیند برآمدن رضاخان و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، برخی روایت‌ها همه نقش‌ها را به نیروهای انگلیسی تعمیم می‌دهند، و برخی بدون در نظر نگرفتن هیچ نقشی برای ژنرال‌های انگلیسی - روایت حضور قوی ناسیونالیست‌ها و خودساخته بودن رضاخان را یکسره می‌پذیرند. تواریخ شفاهی در محک زدن روایت‌های مختلف تاریخ‌نگاری رسمی دوران پهلوی یاری‌گرند.

۱- نفوذ کمونیسم و نیروهای خارجی

۱-۱- سوسیالیسم در ایران

زمینه آشنایی ایرانیان با افکار کمونیستی و سوسیالیستی به قرن نوزده میلادی برمی گردد. رفت و آمدهای زیاد مهاجران و کارگران به قفقاز برای کار در معادن آن نواحی، آنان را متوجه تبلیغات و کوشش‌های انقلابیون روسیه کرد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۳). در حالی که کارگران ایرانی در وضع نابسامان قرار داشتند، از ترویج اندیشه‌های سوسیال دموکراسی در قفقاز استقبال کردند و نخستین تشکل‌های چپ ایرانی را تشکیل دادند و به تدریج به نواحی خصوصاً نزدیک به قفقاز، مانند آذربایجان و گیلان گسترش دادند.

انقلاب اکتبر روسیه باعث شادی بسیاری از ایرانیان شد. بسیاری به خاطر قطع شدن دخالت‌های روسیه در ایران و برخی همچون نیروهای سوسیال دموکرات ایران که به عقاید شوروی نزدیک بودند، امیدوار شدند که دولت جوان بلشویک‌ها و رهبران جدید آن از جنبش آزادی خواهانه و ضد استعماری ایران حمایت کنند. به خصوص که این رهبران جدید روسیه در گذشته با برخی سوسیال دموکرات‌های ایران دوستی و ارتباط داشتند. پس از انقلاب روسیه، دموکرات‌های کهنه کار قفقاز در باکو گرد آمده و فرقه عدالت را اعلام و بنیان نهادند (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۹). این فرقه در سال ۱۲۹۸ش به منظور تشکیل شعباتی در ایران، افرادی را به ایران اعزام کرد و موفق شدند در شهرهای مختلف آذربایجان، تهران، مازندران و خراسان واحدهای کوچک حزبی به وجود آوردند. حزب عدالت در ۱۲۹۸ش با نهضت جنگلی‌های گیلان ائتلاف و نخستین کنگره بزرگ خود را در انزلی برگزار و به تبع شوروی، عنوان خود را «حزب کمونیست ایران» اعلام کرد. طبق تصمیم حزب کمونیست شوروی می‌بایست تمام سازمان‌های ملی که در قلمرو شوروی قرار داشتند، تعطیل و به عنوان حزب کمونیست هر منطقه با هم ادغام شوند و تحت نظارت کمیته مرکزی قرار گیرند (ایوانف، ۱۳۵۷: ۴۰).

مقارن این اوضاع، انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، مخالفت با حکومت مرکزی را وارد مرحله جدیدی کرد. بسیاری از ایرانیان و ناسیونالیست‌ها که از هجوم کمونیست‌ها ترسیده بودند، خود را در دام استعمار انگلیس می‌دیدند، اما انگلیسی‌ها معتقد بودند این قرارداد ایران را از توطئه بلشویسم می‌رهاند و خطر انقلاب کمونیستی را برطرف می‌کند. دولت جدید شوروی تمام امتیازات گذشته را لغو، ولی برای عقب راندن انگلیسی‌ها و کمک به نهضت جنگل، در بندر انزلی نیرو پیاده کرد. در خرداد

۱۲۹۹ نمایندگان حزب کمونیست شوروی و سوسیالیست‌های ایران انحلال سلطنت ایران و تشکیل «جمهوری شورایی گیلان» را اعلام کردند (رواسانی، ۱۳۶۳: ۱۶۷).

به روایت ملکه پهلوی در چنین شرایطی، انگلیسی‌ها خود به دلایلی که ذکر شد، برای ایجاد نظم در ایران و به تبع آن نظم و امنیت در مناطق تحت نفوذ خود، به دنبال به صحنه کشاندن نیرویی بودند که هم بتواند جلوی افکار و نیروهای کمونیستی را بگیرد و هم امنیت تجارت نفت ایشان را تضمین کند. به خصوص در زمان انقلاب اکتبر بسیاری از سربازان قزاق از روسیه فرار کردند و به ایران آمدند و انگلیسی‌ها تلاش کردند با همین سربازان جلوی سرایت مرام بلشویسم در مناطق تحت نفوذ خود را بگیرند، چرا که عمده مناطق نفت خیز قفقاز تحت تصرف انگلیسی‌ها بود. تاج‌الملوک اشاره می‌کند که چگونه دهقانان جذب تبلیغات لنین می‌شدند و چگونه بختیاری‌ها در جنوب ایران که کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس بودند، مطالبه دستمزد بیشتر می‌کردند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۸) و حتی دست به خرابکاری در تأسیسات نفتی جنوب می‌زدند. غیر از چالش بلشویک‌ها، در اقصی نقاط جنوب، غرب و مرکز ایران هم ناامنی شدیدی رخ داده بود، ولی این شورش‌ها پدیده جدیدی در ایران نبود. آنچه اهمیت داشت ظهور مرام خارجی و پشتوانه خارجی آن یعنی بلشویسم بود. نظام سرمایه‌داری در برابر بحران‌های پس از جنگ جهانی اول که می‌توانست به وقوع انقلابات کمونیستی و عوام‌گرایانه منتج شود، چاره خود را در میدان دادن به ناسیونالیست‌ها می‌دید. هزینه چنین تعارضاتی برای انگلیسی‌ها در مدیریت آن و همگام شدن با جریان‌های نواحی در ایران بود. افراد وابسته‌ای چون نصرت‌الدوله فیروز و رهبران ایلات دارای سابقه مستمر همکاری و سرسپردگی بودند، اما آنها مورد اعتنا نبودند؛ نه از آن جهت که مستقل یا وابسته بودند، بلکه آنها به نیروهایی چون ایلات، اعیان و اشراف و گروه‌های سنت‌گرایی تعلق داشتند که قادر به استقرار دولتی نوین در ایران نبودند (سینایی، ۱۳۹۶: ۱۳۰).

۲-۱- قشون شمال ایران

حکومت بریتانیا از سال ۱۹۱۷ یعنی از آغاز روی کار آمدن بلشویک در روسیه و تشکیل حکومت شوروی، به تدریج به این نتیجه رسیده بود که سیاستی را باید اتخاذ کند که بتواند در منطقه حضور متفاوتی داشته باشد و بیش از پیش با شیوه‌های جدیدی به ایران توجه کند. وقتی از حکومت بریتانیا صحبت می‌کنیم باید توجه داشته باشیم که

با پدیده‌ای واحد و یکپارچه تحت امر دولت بریتانیا مواجه نبودیم. در منطقه ما، دولت بریتانیا یعنی دولت و وزارت خارجه بریتانیا از یک سو، و وزارت هند و مستعمرات و نایب‌السلطنه از سوی دیگر مؤثر و حاضر بودند. به عبارتی، مصلحت سیاسی و مصلحت نظامی بریتانیا همیشه یکسان نبود (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۱۷۳). در بسیاری مواقع نایب‌السلطنه بریتانیا در هند و دستگاه رسمی دیپلماتیک تحت امر دولت مرکزی در لندن، هماهنگ عمل نمی‌کردند و حتی به‌طور همزمان در ایران نمایندگان مستقل و مختلفی داشتند. ضمن آنکه، دوایر دفاتر و سازمان‌های امنیت بریتانیایی نیز به‌طور موازی یا هماهنگ، در ایران نفوذ داشتند.

کتاب خاطرات آیرونساید با عنوان شاهراه فرماندهی: یادداشت‌های روزانه سرلشکر سرداموند آیرونساید، که پسر ژنرال آیرونساید آن را ویراستاری کرده، منتشر شده است. در این کتاب آمده که نورپرفورس^۱ مخفف نام «قشون شمال ایران»^۲ قشونی است که بریتانیا در سال ۱۹۱۸م در شمال ایران، به منظور مقابله با انقلاب بلشویکی (انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م روسیه) و حمایت از جنگ «ژنرال‌های سفید» علیه بلشویک‌های «سرخ» ایجاد کرد. این مأموریت پیش‌تر با ژنرال دنسترویل و قشون کوچک‌تر او در ایران بود که «دنستر فورس»^۳ نامیده می‌شد. در سپتامبر ۱۹۱۸، ژنرال دنسترویل به هند (فرمانداری انگلیس در هند) فراخوانده شد و سرلشکر تامسون به‌عنوان نخستین فرمانده «نورپرفورس» منصوب شد. تیمورخان آیراملو لشکریان طرفدار تزار در ایران را تقویت و از انگلیسی‌ها سلاح و قوای نظامی دریافت کرده و همراه روس‌های سفید (روس‌های حامی تزار در مقابل روس‌های سرخ حامی بلشویسم) به بادکوبه رفت. انگلیسی‌ها حتی سربازان خود را که از مناطق مستعمراتی آورده بودند، همراه قزاقان کردند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۵). روایت ملکه پهلوی از این جنگ‌ها با روایت ژنرال آیرونساید در کتاب خاطراتش قرابت زیادی دارد. حمایت از «روس‌های سفید» و جنگ با بلشویک‌ها به بریتانیا خسارت فراوانی وارد کرد. هزینه این جنگ فقط در ایران سالیانه ۳۰ میلیون پوند بود که در آن زمان رقم بسیار سنگینی به شمار می‌رفت. وخامت وضع اقتصاد بریتانیای پس از جنگ جهانی اول اجازه تداوم این سیاست را نمی‌داد. به‌علاوه،

1. Norper Force.
2. North Persia Force.
3. Dunster force.

آنفلوآنزای سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ که منجر به مرگ حدود ۲۱ میلیون نفر در سراسر جهان شد، ایران را نیز به کام خود کشید و نیروهای انگلیسی - هندی را با خطر مرگ دسته‌جمعی مواجه کرد. بدین‌سان، هم دولت لندن و هم نایب‌السلطنه هند بریتانیا که بخش عمده شش هزار نیروی هندی قشون شمال ایران را تأمین می‌کردند، تصمیم به خروج نیروهای خود از ایران گرفتند. ژنرال آیرونساید با این مأموریت وارد ایران شد و فرماندهی قشون را به دست گرفت. اندکی پس از ورود آیرونساید، در نوامبر ۱۹۲۰ «روس‌های سفید» در جنگ با بلشویک‌ها با شکست نهایی مواجه شدند و کارشان پایان یافته تلقی شد. چند ماه بعد دسته «قشون شمال ایران» به‌طور کامل از کشور خارج شد و تمام سلاح‌ها و مهمات و سیورسات خود را به قشون قزاق ایران سپرد. آیرونساید به‌طور جدی نگران پیامدهای عقب‌نشینی «نورپرفورس» بود که برای بهار ۱۹۲۱ (بهار ۱۳۰۰) برنامه‌ریزی شده بود (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۲۹).

از این پس مأموریت مقابله با بلشویسم را می‌بایست نه نیروهای رسمی بریتانیا با پول دولت بریتانیا، بلکه نیروهای ایرانی و با پول دولت ایران و احتمالاً هدایت انگلیسی‌ها به عهده می‌گرفتند. سیاست انگلیس در این دوره بزرگ‌نمایی خطر بلشویسم بود. انگلیس برای زمینه‌چینی کودتا، خبر تخلیه اتباع خود از ایران و برچیدن شعبات بانک‌های شاه‌ی را در شهرستان‌ها داد (مکی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۱). این سیاست چنان اهمیت یافت که علاوه بر انگلیس، چند سفارتخانه از جمله فرانسه و آمریکا نیز به فکر تخلیه اتباع خود بودند (رحمانیان، ۱۳۷۸: ۱۰۵). در واقع به دلیل شرایط خاص پس از جنگ جهانی، ضعف بریتانیا در جلوگیری از شیوع بلشویسم و البته بی‌سروسامانی مناطق تازه فتح‌شده از امپراطوری عثمانی در بین‌النهرین و مناطق نفت‌خیز حوزه شمالی خلیج فارس و قیام شیعیان آن حوزه منجر شد به اینکه بریتانیا مدیریت مناطق تحت نفوذ خود را عوض کند و اجباراً به سمت ایجاد دولت‌های دیکتاتوری برود که با حمایت از آنها هم منافع خود را حفظ کند و هم شاید با ایجاد دولت‌های ملی از گسترش بلشویسم جلوگیری نماید.

۲- نظامی‌گری رضاخان

۲-۱- ورود به بریگاد قزاق

تأسیس و ایجاد بریگاد قزاق، دستاورد دومین سفر ناصرالدین‌شاه قاجار به اروپا بود. دستور وی برای تأسیس واحدی نظامی شبیه آنچه در روسیه دیده بود، بیشتر ناشی از

تحت تأثیر قرار گرفتن شاه از ظاهر آراسته، نظم و آرایش این نظامیان بود. به تدریج قشون افواج ایران که نظامیان قبایل و طوایف مختلف بودند در این واحد جدید مستحیل شدند. هوشنگ مهدوی معتقد است که روس‌ها با یک برنامه از پیش تعیین شده و با بهره‌گیری از جلوه‌های روان‌شناختی، با اجرای یک رشته مانورهای باشکوه نظامی، شاه ایران را در پرتو هیبت و عظمت خیره‌کننده و لباس‌های متحدالشکل و شکیل این نیروها به حیرت انداخته بودند (مهدوی، ۱۳۶۳: ۳۰). پیدایش بریگاد قزاق، از بعد داخلی، در واقع بخشی از برنامه‌های اصلاحی پادشاه قاجار بود که از لحاظ تئوریک و اجرایی راهبرد منطقی و مستدلی نداشت و از بُعد خارجی نیز آمیزه‌ای از رقابت‌های امپریالیستی قدرت‌های بزرگ و تحریکات و تمهیدات عامدانه تزارها بود که با هدف سیطره بر ایران صورت می‌گرفت. گسترش سازمانی و توسعه فعالیت‌های آن نیز نه منطبق با نیازها و اهداف نظامی و انتظامی ایران، بلکه بر اساس سیاست‌های توسعه‌طلبانه و دکترین امنیتی و نظامی روسیه در ایران تنظیم شده بود (ملایی‌توانی، ۱۳۸۴: ۳۰-۴۰). از طرف دیگر، ارزیابی نقش بریگاد قزاق در مدیریت دو واقعه و بحران مهم زمان خود، یعنی واقعه رژی و انقلاب مشروطیت ایران حاکی از آن است که این نیرو در مدیریت این دو بحران برخوردی متفاوت از خود نشان داده است؛ سیاست آن عمدتاً همسو با کشور پدیدار آور آن یعنی روسیه بود. پس از مشروطه و در سال‌های جنگ اول جهانی نیز، لطمات زیادی به ایران وارد کرد که یکی از آنها از هم‌گسیختگی نظام قشون ایران و فرار بسیار از نیروهای قزاق بود.

علاقه رضاخان به نظامی‌گری تحت تأثیر میرزا ابوالقاسم بیگ، دایی وی ایجاد شده باشد؛ چرا که به هر حال او یک قزاق بود. وی تقریباً از سن چهارده سالگی به عضویت دیویزیون قزاق درآمد (نیازمند، ۱۳۸۳: ۸۵). رضاخان از همان زمانی که سردسته تعدادی سرباز شده بود، سربازان تحت امرش را از کارگری و فعلگی و مزدوری جلوگیری می‌کرد و در هر محله و منطقه که اردو می‌زدند، یا در آنجا آموزش می‌دیدند، از ملاکین و مال‌دارهای منطقه جبراً غذا و لباس و ملزومات و مایحتاج اردوی سربازان را درخواست می‌نمود (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۳)؛ با این توجیه که وی امنیت منطقه را برای ایشان تأمین کرده و به ظن خود به داد مردم رسیده است. حتی اگر کسی از این خواسته تمرد می‌کرد ممکن بود مورد گوشمالی قرار گیرد. او این کمک‌ها را در قبال ایجاد امنیت می‌گرفت. همین اهمیت رضاخان به سربازان تحت امرش، باعث ایجاد

ارتباط قوی بین وی و سربازانش می‌شد؛ به‌خصوص که وی به ایشان نزدیک بود و همراه آنها غذا می‌خورد و همیشه به مشکلات آنها رسیدگی می‌کرد. سربازگیری و آموزش سربازان در این دوران همگام با نظام واحدی نبود. کمبود بودجه نظامی و ضعف فرماندهی باعث شده بود دستجات نظامی در عسرت زندگی کنند. بسیاری از سربازها لباس متحدالشکل نداشتند و با همان لباس‌های روستایی در محل آموزش یا خدمت حاضر می‌شدند؛ حتی کفش‌های پاره یا عاریتی داشتند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۲). تفنگ و سرنیزه نداشتند و به دست هر کدام یک تکه چوب داده بودند و با آن به تمرین نظامی می‌رفتند.

تاج‌الملوک که خود از خانواده‌ای نظامی بود، بسیاری از روایت‌های مربوط به ایشان را هر روز از پدر یا برادر و سپس همسرش رضاخان می‌شنید. بسیاری از سربازان جیره کافی برای خوراک روزانه خود نداشتند و مجبور بودند به کارگری و فعلگی بروند، یا در باغ‌ها و مزارع اطراف شهر کار کنند تا لقمه نانی و دستمزدی برای امرار معاش دریافت کنند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۲). حتی این مسئله ممکن بود باعث مشکلات اجتماعی در برخی محلات و مناطق تمرین نظامی شود.

۲-۲- خودسازی و نبوغ نظامی رضاخان

ملایی‌توانی در کتاب *گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی از مورخان درباری* و رسمی‌نویسی نام می‌برد که به تصویرپردازی آرمانی از شخصیت و ظاهر رضاشاه پرداخته‌اند (ملایی‌توانی، ۱۳۹۵: ۹۶-۹۸) و حتی وی را از نژاد اسپهبدان و از آن طریق به حکومت‌های باستانی ایران منتسب می‌کنند (ملایی‌توانی، ۱۳۹۵: ۱۰۰). اگرچه ممکن است روایت ملکه پهلوی از برآمدن شوهر تاجدارش و رخداد کودتای ۱۲۹۹ بدون جانبداری نباشد، ولی با تاریخ‌نگاری رسمی به‌طور کامل متفاوت و حتی مخالف است. اهمیت دیگر این خاطرات در این است که به هیچ وجه سعی نشده روایتی قهرمانانه از رضاخان ارائه کند. همچنین اندیشه قدرت و حکومت هژمونیک رضاخان در این روایت پدیدار نشده است.

از ویژگی‌های نظامی‌گری رضاخان که در روایت تاج‌الملوک پنهان مانده است، این است که از همان ابتدا سربازان ضعیف و نحیف یا مریض و البته سربازانی را که همیشگی نبودند و در آموزش‌ها شرکت نداشتند قبول نمی‌کرد و سعی داشت همه سربازان تحت امرش سالم و قوی‌بنیه باشند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۳) و به قد و

قامت آنها توجه زیادی داشت. احتمالاً سربازانی را که چون وی سختی کشیده و رشید بودند، می‌پذیرفت. بر همین اساس، دسته تحت امر وی افراد بلندبالا، سالم، قوی‌هیکل و نمونه و دارای لباس متحدالشکل و تفنگ بودند. رضاخان به واسطه روابطش با فرماندهان قزاق روس و سفارت انگلیس و حمایت تیمورخان میرپنج آیراملو، تعدادی مسلسل و تفنگ سرپر و توپ سنگین به واحد خود اضافه کرده بود (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۳). این روایت که «خود رضا مدت‌های مدیدی قراول سفارت انگلیس بود و چون آدم باهوشی بود، از انگلیسی‌ها ادب آموخته بود» (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۴)، به‌عنوان نقطه قوتی برای رضاخان مطرح شده است. از این طریق، هم شاگردی رضاخان را در اصطبل سفارت انگلیس توجیه می‌کند و هم پرده از ارتباط دیرینه وی با انگلیسی‌ها برمی‌دارد.

اقدامات رضاخان باعث شد در بحبوحه جنگ اول جهانی و نابسامانی ایران در میانه سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۹ ش، تنها دسته نظامی آبرومند در قشون ایران باشد (آیرونساید، ۱۳۷۳: ۴۸). این سخت‌گیری و توجه رضاخان به دسته نظامی تحت امرش، باعث شده بود حتی «شاه از ایشان خوفی داشته باشد و ملزومات ایشان را تهیه کند». در این برهه از تاریخ ایران که امنیت بسیار کم شده بود، سفارتخانه‌ها و خانه‌های خارجی‌هایی که احساس خطر می‌کردند، برای امنیت‌شان از رضاخان طلب کمک می‌کردند و ایشان هم معمولاً برای آنها مأمور می‌فرستاد (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۴). رضاخان برای ارتقاء نظامی دسته تحت امرش، حتی از تجهیزات نظامی مصادره‌شده افرادی که با ایشان درگیری نظامی داشت، استفاده می‌کرد. به نظر این موضوع در آن زمان امر رایجی بود. سوابق نظامی و خودساختگی رضاخان و حمایت تیمورخان و دیگر دوستان وی باعث شده بود یک دسته قزاق جنگ‌دیده و کارآموده در اطراف خود داشته باشد. روایت تاج‌الملوک از این ترفیعات نظامی و کارآمودگی رضاخان، به علت اینکه از نزدیک با وی در ارتباط بوده و تاحدودی رضاخان با وی یا پدرش مشورت می‌کرده، دارای اهمیت است. محتمل است تاج‌الملوک در روایتش، نقش پدرش را در حمایت، طرف مشورت بودن و حتی ارتقاء درجات نظامی رضاخان بزرگ جلوه دهد. رضاخان، مردی بدون وابستگی طبقاتی به ایلات و زمین‌داران حاکم بود و می‌توانست هم توجه نیروهای جدید را که در نتیجه تحولات مشروطه به وجود آمده بودند، جلب کند و هم به خاطر قدرت و خودساختگی نظامی‌اش به ایجاد نظم و امنیت اولیه یاری

رساند. همه این جوانب و ضدیت رضاخان با نیروهای بلشویک و حضور در جنگ با ایشان در قفقاز منجر به این می‌شد که انگلیسی‌ها، به‌عنوان دشمنان اصلی کمونیست‌ها بتوانند روی وی حساب کنند. کمک رضاخان در برکناری کلرژه که از سوی حکومت نوبنیاد شوروی برای فرماندهی قزاقان ایران آمده بود و کمک به استاروسلسکی برای جایگزینی وی و پذیرفتن فرماندهی نیروهای قزاق ایران (بهار، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۷)، باعث دیده شدن رضاخان در دربار شد و اهمیت اقدامات وی را در بازگشت آرامش به کشور نشان داد. بیش از همه، رضاخان را با وجود آنکه هنوز در مقایسه با بسیاری از صاحب‌منصبان شناخته‌شده نبود، در نظر آبرونساید باجذب و به‌عنوان تنها کسی که روی حرف و عمل خود می‌ایستد و توانایی هر کاری را دارد، جلوه می‌دهد.

۳- شکل‌گیری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

۳-۱- اوضاع عمومی ایران مقارن با کودتا

تاج‌الملوک روایت سال ۱۲۹۹ را دقیق‌تر و در تأیید خطر بلشویک‌ها در شمال و شمال‌غرب ایران نقل می‌کند. وی از طریق پدر و همسرش باخبر بود که خطر شورش عمومی در شمال ایجاد شده بود و حتی امکان تصرف آن مناطق به‌وسیله بلشویک‌ها وجود داشت. به گمان تاج‌الملوک، همه این موضوعات، زمینه ذهنی رضاخان را به‌عنوان یک نظامی ارشد و یک قزاق کاردیده و کسی که تنفیری نسبت به ارتش سرخ داشت، برافروخته بود. بلشویک‌ها در نظر برخی صاحب‌منصبان ایرانی مانند جهنمی‌ها جلوه داده می‌شدند. تبلیغ شده بود که آنها دشمن دین و مالکیت‌اند و می‌خواهند کارگران و روستاییان را به جای ارباب‌ها و اشراف‌زاده‌ها به حکومت برسانند. همه از آنها وحشت داشتند. گزارش‌هایی از حضور بلشویک‌ها در گیلان می‌آمد و انگلیسی‌ها این وحشت را تشدید و تبلیغ می‌کردند و در هفته‌های قبل از کودتا جوی ایجاد کردند که مردم از آمدن نیروهای بلشویک به تهران بترسند. این امکان وجود دارد که این تبلیغات پر حجم انگلیسی‌ها و بزرگ جلوه دادن خطر بلشویک‌ها برای ایران و تهران، برای جلب موافقت نظر اعضای مجلس انگلستان در ضرورت استقرار نظامیان انگلیس در ایران باشد (پسیان و معتضد، ۱۳۷۷: ۲۰۵). در تهران هم بسیاری از سوسیالیست‌ها نفوذ کرده بودند و علیه خاندان قاجار و انگلیسی‌ها شب‌نامه پخش می‌کردند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۲۰). شایع شده بود تهران و سپس ایران به انقلاب بلشویک خواهد پیوست. تبلیغات انگلیس حتی روی شاه نیز اثر گذاشته بود و وی کاملاً به هراس افتاده

و حتی درصدد بود پایتخت را به جنوب منتقل کند یا خودش به اروپا برود (مکی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۲). ترس از بلشویسم و انقلاب در ایران تمام وجود احمدشاه را گرفته بود (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۱۸۴). ملکه پهلوی دریافته بود که انگلیسی‌ها شب‌نامه‌ها پخش می‌کنند و در بزرگ‌نمایی خطر بلشویک‌ها دست دارند. سیدضیاء هم تأیید می‌کرد اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها را خود انگلیسی‌ها در هندوستان چاپ کرده‌اند و به سفارت می‌دادند که در تهران پخش کند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۲۰). احتمالاً هدف انگلیسی‌ها این بود که با ترساندن مردم از شوروی‌ها، زمینه حضور نیروهای منتسب به خود را آماده کنند، چرا که در چند سالی که روسیه درگیر انقلاب شد، به مرور انگلیسی‌ها از جنوب به شمال آمده و مواضع و حوزه نفوذشان را به شمال ایران گسترش دادند. البته به تدریج به این نتیجه رسیدند که در صورت حضور انگلیسی‌ها و سربازان هندی و دیگر نیروهای منتسب به آنها در ایران امکان درگیری وجود دارد، چرا که مردم ایران نسبت به آنها بدبین و بی‌علاقه بودند. همین ممکن بود به سود بلشویک‌ها تمام شود؛ به خصوص اینکه شرایط انگلیس پس از جنگ جهانی اصلاً خوب نبود و نیاز به انتقال نیروها به سمت شمال حوزه خلیج فارس داشت. این موارد و شکست قرارداد ۱۹۱۹ آنها را به سمت تأسیس حکومت‌های دست‌نشانده هدایت کرد که حداقل منافع ایشان به خطر نیفتد.

خلأیی که قانون اساسی مشروطه در عرصه سیاسی ایجاد کرده بود، احمدشاه قاجار را که خود نیز شخصیت ضعیفی داشت از مرکزیت انداخت و روند رو به حضيض ایل قاجار را سرعت بخشید. رقابت‌های آشکار و پنهان میان احزاب و گروه‌های سیاسی منتسب به روس و انگلیس و البته ناسیونالیست‌ها، که با استفاده از نام مشروطه و قانون اساسی به رقابت و منازعه با یکدیگر می‌پرداختند و همچنین خطر جدی بلشویک‌ها، باعث شد نظم سنتی دوران قاجار به‌طور کلی بر هم خورد. در این فضای نابهنجار، کم‌کم مصلحان سیاسی و اجتماعی و حتی بازیگران خارجی از جمله انگلیس، به‌طور کلی از نهادهای مشروطه و شاه، هر دو قطع امید کردند (صفایی، ۱۳۵۳: ۲۴۷-۲۴۹). شرایط ایران آن‌قدر ناامن، شکننده و خطرناک شده بود که دولت بریتانیا اعلام می‌کند از بیم گسترش جنگ داخلی و ناامنی نظامی و اقتصادی، همه همسران و کودکان اتباع خود و دیگر کشورهای دوست خود و کسانی را که کار ضروری در ایران ندارند، از کشور خارج خواهد کرد. در این شرایط، از جهات مختلف، آمادگی لندن برای

حمایت از یک تغییر جدی ناگهانی، از طریق یک حرکت نظامی و ایجاد نوعی نظم نوین و نظام مستقل و مقتدر کاملاً محسوس بوده است. برای همین، نوع مدیریت مناطق نفوذ و متصرفی خود را با شرایط همگام می کردند. به دیگر سخن، کودتای ۱۲۹۹ در ایران همزمان با تغییراتی بود که در شکل بندی های ساختاری نظام بین الملل رخ داد.

در درگیری با جنگلی ها و بلشویک ها در شمال ایران، موفقیت های بریگاد قزاق در مطبوعات ایران سروصدا کرد، اما آنها در اردو کشی آخر به جنگل شکست سختی خوردند و با چهره افسرده و با هزار زحمت و لباس مندرس و بدون کفش به قزوین باز گشتند. آبرونساید به نظر می رسید از شکست بلشویک ها به طور کلی راضی بود، ولی از اینکه یک فرمانده روسی افتخارات زیادی علیه بلشویک ها به دست آورد، ناراحت بود. به نظر می رسد شکست در اردو کشی آخر قزاق ها در جنگل با نیرنگ افسران انگلیسی و برای بی آبرو کردن فرمانده روسی آنها استاروسلسکی بوده باشد (نیازمند، ۱۳۸۳: ۳۴۷-۳۴۸). انگلیسی ها حتی در زمان کابینه مشیرالدوله و شکست قزاق ها در مازندران که احتمالاً خود انگلیسی ها در آن بی اثر نبودند، تعمداً کمک خرج به نظامیان را قطع کردند و این به شدت باعث تضعیف روحیه آنها شده بود (مکی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۵).

درواقع، اضطراب حمله و نفوذ بلشویسم، به نظر هیچ راهی جز کودتا را برای نیروهای قزاق و انگلیسی ها و دیگر وطن دوستان ایران نگذاشته بود. در طول بهمن ماه ۱۲۹۹ امرای انگلیسی با افسران عالی رتبه و صاحب نام مذاکرات زیادی داشتند و در بین آنها شخصی که بتواند به او اطمینان کنند، نیافتند. نیروهای انقلابی گیلان به منجیل رسیده بودند و قصد تصرف قزوین و تهران را داشتند. در تهران هم دموکرات ها مردم را به شورش دعوت می کردند، به همین دلیل خیلی ها علاقه ای به قبول مسئولیت نداشتند. حتی خود انگلیسی ها کار را ازدست رفته می دانستند و امید چندانی نداشتند و نیروهای خود را تخلیه و به دیگر سفارتخانه ها اعلام کردند نیروهای خارجی تهران را تخلیه کنند که سفارت فرانسه نپذیرفت. نورمن، وزیرمختار، چنان از خطر بلشویک ها ترسیده بود که مستمر برای لرد کرزن، وزیر خارجه انگلیس، تلگراف می فرستاد. کرزن مجبور شد برای آرامش وی بنویسد: «یک حکومت ایرانی به زودی تشکیل می شود. ایران با بلشویک ها پیمانی منعقد کرده یا به زودی خواهد کرد؛ بنابراین چرا باید بلشویک ها به ایران حمله کنند یا به پایتخت هجوم ببرند» (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳۷). به گزارش نورمن وزیرمختار انگلیس، این شرایط خود احمدشاه را بسیار آشفته کرده بود و پی در پی برای

رفتن به اروپا به بهانه معالجه درخواست می‌کرد (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳۶). سیروس غنی از یکی از وابسته‌های نظامی انگلیس روایتی را نقل می‌کند که طبقات بالا که منافعی در کشور داشتند، در این شرایط سخت سرگرم رقابت برای مناصب دولتی بودند و هیچ نشانی برای دفع خطر در آنها دیده نمی‌شد (غنی، ۱۳۸۵: ۱۶۸). روایت غنی از شرایط ایران و صاحب‌منصبان ایرانی مقارن خطر بلشویک‌ها، به روایت تاج‌الملوک نزدیک است. چنین اضطراری آنها را به تنها شخصی که پذیرفت جلوی بلشویک‌ها بایستد، رساند و رضاخان فرماندهی قشون را پذیرفت. اگرچه تا اینجا هنوز فقط تکلیف ایجاد نظم بود.

۳-۲- طراحی کودتا

از خرداد تا اسفند ۱۲۹۹، فکر کودتا در ذهن بسیاری از رهبران ایرانی پدید آمد و از این میان، صاحب‌منصبان قزاق را نیز با توجه به خطر فزاینده حمله بلشویک‌ها به فکر کودتا انداخت. کرونین معتقد است سروان کاظم‌خان سیاح و ماژور مسعودخان کیهان زمینه تماس میان سیدضیاء و رضاخان را در قزوین فراهم آوردند (کرونین، ۱۳۸۳: ۱۵۸). به روایتی، کنل اسمایس که پس از اخراج افسران روسی سرپرستی موقت دیویزیون در قزوین را برعهده داشت، سیاح و کیهان را به قزوین آورد تا بدین وسیله میان رضاخان و سیدضیاء تماس ایجاد کند (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۲۹). ملکه پهلوی اذعان داشت که فکر کودتا را سیدضیاء در مغز و عقل رضا فرو کرد (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۰). سیدضیاء برای راضی کردن رضاخان، چند ماه مدام با وی صحبت می‌کرد و به خانه رضاخان می‌رفت و مسائل کودتا را توضیح می‌داد و به تعریف و تحسین از انگلیسی‌ها می‌پرداخت که باوفا هستند و اگر کسی خدمت آنها را بکند، همیشه احترامش را نگه می‌دارند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۰). روایت اردشیر جی ریپورتر از کودتا که رضاخان از چند سال پیش از کودتا مورد توجه مأموران انگلیسی بود (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳۲)، به نظر با روایات دیگر منابع از جمله روایت تاج‌الملوک همخوان نیست. اگرچه خود اردشیر جی کودتای سوم اسفند را «مخلوق مستقیم سیاست انگلیس» نمی‌بیند، ولی آن را در راستای منافع انگلیس می‌داند. این روایت صرفاً تفسیری از رویدادهای مربوط به طراحی کودتا است و خبر دقیقی از شکل‌گیری کودتا ارائه نمی‌دهد.

ارتباط سیدضیاء با انگلیسی‌ها بیشتر با نایب‌السلطنه هندوستان بود. از اینجا می‌توان احتمال داد فکر کودتا بیشتر از سمت هندوستان پخته می‌شد تا وزارت خارجه انگلیس

و سفارت انگلیس در ایران. چنان که قبلاً گفته شد، در بسیاری موارد در مدیریت مناطق تحت نفوذ بریتانیا و شیوه حکمرانی آنها اختلاف داشتند. در این رفت و آمدها، سیدضیاء چندین بار ژنرال آیرونساید را به خانه رضاخان و تاج‌الملوک در حسن‌آباد تهران می‌برد (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۱) و درباره ایران و مشکلات ایران و کودتا صحبت می‌کردند. البته این پس از آن بود که سردارهمایون از سوی احمدشاه به‌عنوان رئیس نیروهای قزاق انتخاب شده بود و وی را همراه آیرونساید و نورمن به سرکشی از سربازان در قزوین اعزام کرد. از ظاهر نفرات مشخص بود در آن هوای بسیار سرد، پوشاک زمستانی ندارند. همه می‌لرزیدند و بسیاری پوتین به پا نداشتند. برای این وضع، سردارهمایون نه حرفی زد و نه حتی پیشنهادی داشت (غنی، ۱۳۸۵: ۱۷۰). طولی نکشید که آیرونساید فهمید سردارهمایون موجود «کوچک و به درد نخوری» است (آیرونساید، ۱۳۷۳: ۱۴۸). آیرونساید پس از ضعف حاد سردارهمایون، می‌شنود که گردان تبریز بهتر و بانشاط‌تر است (هالیدی، ۱۳۵۸: ۳۱) و حتی حمله بلشویک‌ها در شمال منجیل را عقب رانده است. نام فرمانده آنها رضاخان بود (غنی، ۱۳۸۵: ۱۷۰).

سیدضیاء در برابر امتناع رضاخان از نقشه کودتا و قول و احترام وی به پادشاه، همه جور طرحی انجام می‌داد و حتی شب‌ها رضاخان را آموزش می‌داد. توصیف می‌کرد که اگر کودتا شود مملکت چنین و چنان می‌شود. عده‌ای که اصلاً در کشور نیستند و در فرنگ دنبال خوشگذرانی هستند (منظور شاه و ولیعهد قاجاری) را اخراج می‌کنند. سیدضیاء حتی از دوستان رضاخان از جمله امیرموثق نخجوان که خود نظامی ارشدی بود، کمک می‌گرفت که روی ذهن رضاخان و طرحی که قرار بود پیاده شود، کار کند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۱).

رضاخان که صحبت‌های سیدضیاء را می‌شنود با پدرزنش تیمورخان مشورت می‌کند که «آقاجان، سیدضیاء مدیر روزنامه رعد به من پیشنهاد کودتا کرده و می‌گوید آدم محکم و استواری چون وی (منظور رضاخان) در صدر یک حرکت ضربتی، ایران را از دست خانواده قاجار نجات خواهد داد». البته خود رضاخان به کمک قزاق‌ها و افسران ارشد آن از جمله تیمورخان آیراملو پشتگرم بود. پیش‌تر گفته شد که تنها دسته نظامی آبرومند را در بین قزاقان داشت و بسیار از وی حساب می‌بردند. تیمورخان هم در جواب رضاخان می‌گوید: «سیدضیاء اگر حرفی می‌زند، حرف خودش نیست، حرف انگلیسی‌هاست» (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۰). تیمورخان که خود متمایل به روس‌ها

بود، رضاخان را از نزدیکی به سیدضیاء و انگلیسی‌ها نهی کرد (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۹). هدفشان این بود رضاخان را با این حرف که این حرکت صرفاً برای نظم و ترتیب اوضاع است، تطمیع کنند. حتی یک بار رضاخان از اردوی قشون قزاق که برای جلوگیری از بلشویک‌ها در روستای آق‌بابا نزدیک قزوین (آیرونساید، ۱۳۷۳: ۴۳) برپا شده بود، به خانه بازگشت، می‌گفت قبلاً قرار بوده انگلیسی‌ها نیروهای خود را بیرون برده و نصرت‌الدوله فیروز را نخست‌وزیر و امیرموثق را فرمانده قشون کنند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۶)، ولی بعد ژنرال دیکسن در اردوی قزوین با وی صحبت کرده (مکی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۷) و وی را به‌عنوان فرمانده قشون انتخاب کرده و در این باب با بقیه افسران ارشد صحبت کرده است (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۷). سیروس غنی معتقد است نورمن، وزیر مختار انگلیس در ایران، پیگیر برنامه سیاسی کودتا و آیرونساید پیگیر برنامه‌ها و تدارکات نظامی و عملیاتی کودتا بود (غنی، ۱۳۸۵: ۱۶۱). بر این اساس، نورمن سیدضیاء را انتخاب کرده بود و آیرونساید در بین نظامیان رضاخان را برای انجام عملیات کودتا توانا دید. در ابتدا فقط از فرماندهی رضاخان و ایجاد نظم سخن به میان می‌آمد، ولی دو سه روز مانده به موعد کودتا، سیدضیاء و دیگران تعارفات را کنار می‌گذارند و رضاخان را به کودتا علیه احمدشاه و اطرافیانش ترغیب می‌کنند. احتمالاً سیدضیاء هم رضاخان را تنها شخصی می‌دید که می‌تواند کودتا را انجام دهد و در زمان مقتضی قید وی را بزند. از جمله بعد از کودتا زمانی سیدضیاء نمی‌توانست رضاخان را خلع کند، به احمدشاه ملتجی شده و از وی می‌خواهد حکم سردار سپه را لغو و کسی دیگر (امیرموثق) را جایگزین کند (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

۳-۳- عملیات کودتا

در زمان حرکت نیروهای قزاق از بین قزوین و کرج به سمت تهران، همه رؤسای قزاق دوست رضاخان و تیمورخان و دیگر اولیای امور به‌وسیله ژنرال‌های انگلیسی هماهنگ شده بودند. برخی اعتراضات پیش آمده هم با فشار رضاخان و حمایت سفارت انگلیس از بین رفت. برای آنکه کودتا به صورت قیامی ملی وانمود شود، قرار بود به محض ورود به تهران قرارگاه نظمیه در میدان توپخانه و برخی مکان‌های دیگر مورد یورش قرار گیرند و چند نفر کشته شوند تا همه حساب جلدی بودن کودتا را بکنند (معتضد، ۱۳۸۸: ۹۳). در هنگام ورود قشون به تهران، سیدضیاء بسیار تلاش و تبلیغ می‌کرد که به گوش همه برسد که نقش اصلی این حمله را انگلیسی‌ها پذیرفته‌اند و دولت بریتانیا

حامی آن است. خودش هم می‌گفت این کار را می‌کند تا قوت قلب سربازان زیاد شود و در ذهن سربازان فرو رود که انگلیس در هر صورت حامی آنهاست و اولیای نظامی و سیاسی انگلیس پشت آنها هستند و در صورت لزوم به کمک آنها خواهند شتافت (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۴۲). به واقع، خود نیروهای اجرایی کودتا یعنی رضاخان، نیروهای سیاسی و زمینه‌چین کودتا چون سیدضیا و امرای انگلیسی، حتی زمانی که نیروهای قزاق نیمه‌شب به نزدیک دیوار شهر رسیده بودند، هنوز از نتیجه چندان مطمئن نبودند.

از خرابکاری کودتایچیان در تهران هم اخباری ثبت شده است. «ما وارد اتاق‌های نظمیه شدیم. شیشه پنجره‌ها و اثاثیه اتاق و میز و صندلی‌ها درهم شکسته‌اند. کاغذها و پرونده‌ها به طور پراکنده بر روی زمین ریخته‌اند. کتوهای قفسه‌ها بر روی زمین واژگون شده‌اند. به هیچ چیز رحم نشده است و هیچ چیز از قلم نیفتاد. رشته‌های خون بر روی فرش‌های دفتر ژنرال واستدهل - رئیس پلیس سوندی - لخته بسته‌اند. از او و مربیان سوندی نشانی دیده نمی‌شود» (لوسونور، ۱۳۷۰: ۱۳۶). روایت سفارت آمریکا از کودتا را باید محصول مستقیم دستگاه دیپلماسی و وزارت خارجه انگلیس و لرد کرزن دانست و نورمن و کرزن را از این کودتا دور و حتی بی‌خبر اعلام می‌کنند (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳۱). با وجود گزارش برخی از وابسته‌های نظامی سفارتخانه‌های مقیم تهران، آنچه با عنوان کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ شمسی از آن یاد می‌شود، یک رژه از پیش تعیین شده قزاقان برای «فتح بدون مقاومت تهران» (احمدی‌پور، ۱۳۴۴: ۴) و نوعی نمایش قدرت پیش سران و صاحب‌منصبان سهم‌خواه مناصب دولتی و هشدار مبنی بر وضع وخیم کشور بود، چرا که حکومت مرکزی تقریباً وجود نداشت. خود احمدشاه به هر ترفند در حال فرار از کشور بود. حتی از وزیرمختار انگلیس می‌خواهد برای آبروی انگلیس هم که شده است، اجازه خروج نیروهای نظامی انگلیسی به سمت بغداد را ندهد (نیازمند، ۱۳۸۳: ۳۸۹-۳۹۴). خود آبرونساید در خاطراتش به شکل تلویحی اذعان کرده که با احمدشاه از کودتا و اهمیت اقدام رضاخان صحبت کرده است. حضور ژنرال‌های انگلیسی در ساماندهی این عملیات، این اهمیت را داشت که هماهنگی بین همه نیروهای مؤثر در قدرت را ایجاد کردند و با نشان دادن قدرت انگلیس از مداخله یا ایجاد مشکل در کار کودتا جلوگیری کردند. اگرچه خود نیروهای قزاق مقیم قزوین به این نتیجه رسیده بودند که با این پشتیبانی از سوی حکومت مرکزی، امکان پیروزی با این حجم

از مشکلات در کشور وجود ندارد و باید پذیرفت این عملیات با خواست و اهتمام نیروهای ایرانی، ولی با ساماندهی و کمک ژنرال‌های انگلیسی قابلیت اجرا پیدا می‌کرد. این امر همسو با طرح نوین حکومت پس از جنگ جهانی و خواست انگلیس بود.

رضاخان اهل پنهان‌کاری سیاسی نبود. پس از به کار گمارده شدن رضاخان، در گفتگوهایش با تاج‌الملوک و تیمورخان مشخص می‌شود که از سیدضیاء خیلی رضایتی ندارد و با انگلیسی‌ها هم با اکراه رفتار و ارتباط دارد. اما رضاخان پس از به قدرت رسیدن، روی کار آمدن خود را به انگلیسی‌ها نسبت می‌دهد و به چند تن از سیاستمداران مهم از جمله به مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، سیدحسن تقی‌زاده، محمد مصدق و یحیی دولت‌آبادی آشکارا می‌گوید: «انگلیس مرا به قدرت رسانید، با این حال من به این مملکت خدمت کردم. آنها نمی‌دانستند با چه کسی سروکار دارند» (کرونین، ۱۳۸۳: ۴۵ و مکی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۵۷). روایت ملکه پهلوی در نهایت به اینجا ختم می‌شود که غیر از شرایط تاریخی و پختگی نظامی رضاخان، به تقدیر و تصادف در شاه شدن رضاخان بسیار معتقد بوده است. وی نقل می‌کند که خود رضاخان زمانی که به شاهی رسید، همیشه می‌گفت: «تاجی‌جان! هیچ وقت باورم نمی‌شود که من شاه ایران شده‌ام» (خسروداد و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

نتیجه‌گیری

روایت تاج‌الملوک آیراملو از برآمدن رضاخان با روایت عمده منابع اصلی همخوان و با روایت برخی منابع متفاوت است و البته چند مزیت دارد. مزیت اول آن این است که بازگوی سخنانی است که از خود رضاخان و حامی وی تیمورخان آیراملوست که در جای دیگر گفته نشده و این یکی از اهمیت‌های این منبع شفاهی است. نگاه از درون، شیوه پرورش و احساسات، ایدئولوژی و گرایش‌های مختلف در این خاطرات به شکلی عینی‌تر به تصویر کشیده می‌شود و فضای سیاسی و اجتماعی را از دریچه خانواده می‌بیند. تاج‌الملوک به خاطر غیرایرانی دانستن خود که موطنش را در بیرون از ایران می‌دانست و در خاطرات خود را از رضاخان «بی‌سواد» برتر می‌دید، دل‌بسته ایران نیست و به دنبال روایت‌سازی نبوده است. احتمالاً مفهوم بی‌سوادی رضاخان در اینجا آشنا نبودن وی با مرام‌های سیاسی، نظم جدید بین‌الملل و مفاهیم حزبی بود؛ چنان‌که در میان نخبگان آن دوره رایج بود.

مزیت دیگر، کشف رابطه سیدضیاء با رضاخان و البته نوع ارتباط گرفتن اولیه امرای انگلیسی از جمله آبرونساید و دیکسن است که از چند ماه قبل به خانه رضاخان رفت و آمد داشتند. امتیاز آخر این روایت، پررنگ کردن نظامی‌گری، جسارت و خودساختگی رضاخان در امر آموزش سربازان و پذیرفتن کارهای به ظاهر سخت بود که به خاطر پیشینه زندگی سخت و دوره‌های مختلف نظامی وی می‌باشد؛ چنان که دسته نظامی وی را در میان دیگر دسته‌های نظامی قزاق سرآمد کرده بود. البته چیزی که در این بین به کمک رضاخان آمد، حمایت تیمورخان آیراملو بود که درجات نظامی داماد خود را برای اینکه در شأن خانواده ایشان باشد، به سرعت ارتقا داد. روایت ملکه پهلوی، تاریخ پیوسته و از نزدیک رضاخان است؛ نه مانند برخی منابع تاریخی است که صرفاً اخبار منفرد را نقل کرده‌اند و نه روایتی سراسر جانبدارانه که محصول زمان به قدرت رسیدن رضاخان باشد. البته این روایت از صافی ذهن ملکه گذشته و با تفسیر وی از وقایع آمیخته و محتمل است به دلیل تنفر تاج‌الملوک از بلشویک‌ها، اهمیت آنها در روایت وی پررنگ شده باشد که با نقد و تحلیل روایت می‌تواند به روشن‌سازی ابهامات تاریخ این دوره کمک کند.

با شرایطی که بلشویک‌ها در شمال و دموکرات‌ها در تهران و دیگر مناطق ایجاد کرده بودند، خود انگلیسی‌ها به نتیجه کودتا امیدی نداشتند. شرایط متصرفات جدید آنها در شمال حوزه خلیج فارس، امید نگه داشتن نیروهای منتسب به ایشان را از بین برده بود. به واقع، شرایط چنان وخیم بود که از نظر ژنرال‌های انگلیسی، هیچ‌کس جز رضاخان نه می‌خواست و نه می‌توانست مسئولیت کودتا را به سرانجام برساند. همین جسارت باعث شد پس از چندی سیدضیاء، نخست‌وزیر کودتا، دیگر توان مقاومت در برابرش را نداشته باشد.

انقلاب اکتبر روسیه، فرصت تنفس و بازیابی و پر کردن خلأ نیروهای تزاری را به نیروهای انگلیس در ایران داد که با حمایت عجولانه از رضاخان مسیر تاریخ ایران را یک بار دیگر عوض کرد. چیزی که پیش از این و پیش از انقلاب مسیر تجزیه ایران حتمی به نظر می‌رسید. منافع انگلیس در حفظ نفت ایران، حفظ مرزهای هندوستان و نیز جلوگیری از نفوذ بلشویسم به ایران از یک سو و دریافت نخبگان داخلی از بازیابی امنیت و اقتدار در جامعه از سوی دیگر، در یک نقطه به هم رسیدند و نتیجه آن کودتای ۱۲۹۹ شد.

منابع و مآخذ

- آبرونساد، ادموند (۱۳۷۳)، *خاطرات سری آبرونساید*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- احمدی پور، حسین (۱۳۴۴)، *تاریخ پیدایش و خدمات دودمان پهلوی*، تبریز، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی.
- ایوانف، میخائیل سرگیویچ (۱۳۵۷)، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزآبی، تهران، نشر اسلوج.
- پسیان، نجفقلی و معتضد، خسرو (۱۳۷۷)، *از سوادکوه تا ژوهانسبورگ*، تهران، نشر ثالث.
- توکلی، یعقوب (۱۳۸۴)، «موج جدید تاریخ‌نگاری رسمی در ایران»، *نشریه پانزده خرداد*، شماره ۳.
- توکلی، یعقوب (۱۳۸۷)، «سیری در نگرش‌شناسی تاریخ انقلاب اسلامی؛ تجاری‌نویسان و تاریخ‌نگاری مخالفان رژیم پهلوی»، *فصلنامه خط اول*، سال دوم، شماره ۶.
- خسروداد، ملیحه و دیگران (۱۳۸۰)، *خاطرات تاج‌الملوک آبراملو ملکه پهلوی*، تهران، مؤسسه انتشارات به‌آفرین.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، جلد ۴، تهران، انتشارات عطار - فردوس.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۸)، «کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، شماره ۱۷۰.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱)، *ایران بین دو کودتا*، تهران، انتشارات سمت.
- رسولی، مرتضی (۱۳۸۱)، «خاندان پهلوی از زبان یکی از همسران رضاشاه. مصاحبه با عصمت‌الملوک دولتشاهی»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، شماره ۲۳، نوبت پاییز.
- ژرار دوویل (۱۳۸۲)، *سیمای پهلوی*، ترجمه عبدالرحیم میهن‌یار، تهران، نشر به‌آفرین.
- سینایی، وحید (۱۳۹۶)، *دولت مطلقه*، نظامیان و سیاست در ایران، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۳)، *زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹*، تهران، چاپخانه افست.
- طباطبایی، سیدکمال‌الدین (۱۳۸۷)، *حزب سوسیالیست و انتقال حکومت از قاجار به پهلوی*، تهران، نشر زیبا.
- غنی، سیروس (۱۳۸۵)، *ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران، جامی.

- لاجوردی، حبیب‌اله (۱۳۶۹)، *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدقی، چ اول، تهران، نشر نو.
- لوسوئور، امیل (۱۳۷۰)، *زمینه‌چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، اساطیر.
- معتضد، خسرو (۱۳۸۸)، *تاج‌های زنانه*، تهران، نشر البرز.
- مکی، حسین (۱۳۶۳)، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج اول، تهران، نشر ناشر.
- ملایی‌توانی، علیرضا (۱۳۸۴)، «تأملی در تأسیس، توسعه و رفتار بریگاد قزاق ایران (۱۹۱۷-۱۸۷۹م)»، *مجله فرهنگ*، شماره ۵۴، زمستان.
- ملایی‌توانی، علیرضا (۱۳۹۵)، *گفت‌وگوهای تاریخی نگاری رسمی دوره پهلوی. پیرامون رضاشاه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملک‌الشعراء بهار (۱۳۸۰)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، ج ۱، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم.
- نیازمند، رضا (۱۳۸۳)، *رضاشاه از تولد تا سلطنت*، ج ۱، تهران، نشر دنیای کتاب.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، *دیکتاتوری توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۳)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، تهران، امیرکبیر.